

اسلام دربرگی دیگر

درسهای از سیره و تاریخ

مؤلف:

علی شریف زاده





شناسنامه

نام کتاب: اسلام در برگی دیگر (درسهای از سیره و تاریخ)

مؤلف: علی «شریف زاده»

برگ آرایبی و طرح جلد: حامد «عاصم»

چاپ: شرکت چاپ و نشر اسلمی ۰۷۹۹۳۶۵۵۰۱

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

سال چاپ: ۱۳۹۹

حق چاپ و نشر محفوظ است



فهرست مطالب

اهداء.....	ه
پیشگفتار.....	و
مقدمه.....	ز
تقریظ.....	ط
تقریظ.....	ک
تقریظ.....	ل

فصل اول

مبحث اول: حکایات تاریخ از سده‌های ششم و هفتم میلادی.....	۲
روز گاران مصر در آن عصر.....	۴
نتیجه گیری بحث.....	۷

فصل دوم


بهترین مردم.....	۱۰
گفتار اول: مختصر معرفی.....	۱۱
گفتار دوم: ولادت و نام‌گذاری.....	۱۱
گفتار سوم: بعثت.....	۱۱
گفتار چهارم: هجرت.....	۱۲
۱- هجرت به حبشه.....	۱۲
۲- هجرت به مدینه.....	۱۳
وفات پیامبر.....	۱۳

فصل سوم

- ۱۶.....مبحث اول: یاران پیامبر.....
- ۱۷.....گفتار اول: صحابه به چه کسی گفته میشود.....
- ۱۷.....گفتار دوم: صحابه چگونه شناخته میشود.....
- ۱۹.....مبحث دوم: اوصاف صحابه.....
- ۲۱.....مدح اصحاب در احادیث.....
- ۲۲.....مدح و ستایش اصحاب از دیدگاه اصحاب و سلف صالح (رح).....
- ۲۳.....برترین و بزرگوارترین یاران چه کسانی اند.....
- ۲۴.....شاخصه‌های اصحاب الرسول صلی الله علیه وسلم.....
- ۲۸.....عشق به خداوند ویژه‌گی منحصر به فرد اصحاب الرسول (ص).....
- ۳۰.....ابو دحداح رضی الله عنه.....
- ۳۱.....عبدالله بن حذافه سهمی رضی الله عنه.....
- ۳۳.....جنید بغدادی رحمه الله علیه.....
- ۳۳.....شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله.....
- ۳۴.....رنج‌های که در این راه کشیده اند.....
- ۳۵.....عمار بن یاسر رضی الله عنه.....

فصل چهارم

- ۴۰.....جایگاه زن در اسلام.....
- ۴۰.....شناخت خویش.....

- 
- ۴۱انواع ازدواج قبل از اسلام
- ۴۴اقدامات اسلام برای سهم زدایی سموم موجوده علیه زنان
- ۴۵خطاب‌های قرآن
- ۴۸ارزش های منحصر به فرد زنان
- ۵۰شمس وجودی مان
- ۵۲نتیجه گیری
- ۵۴منابع و مأخذ



اهداء

این اثر را با خضوع و احترام آگنده از عشق، تقدیم می‌کنم به مرشد و رهنمای
ضمیر ام، جناب حضرت استاد، شهید منبر مولانا محمد موسی کرمپور.



پیشگفتار

تلاطم های زندگی بنی آدم را وا می‌دارد تا دست بر قلم گیرد و نا گفته‌ها را فریاد زند. در بسی موارد گفته‌ها را نیز باید فریاد زد همانطوری که من بدین امر توسل نمودم: زیرا آدمیان نیازمند این اند که برای به کرسی نشاندن امری، تکرار و تاکید و تایید بسی را با خود داشته باشند. شاید دلیل این کار تفکر و تردد آدمیان بر معنا و مصداق حق و حقیقت بودن مفاهیم باشد نه بدان معنا که فلسفه قصد آن می‌کند، و نه بدان معنا که منطق در آن بحث تنیدن دارد. آنچه حاکی از ضعف من است را جز من بدانید نه مطالب و اباحت ذکر شده در رساله فعلی.

زیرا نخستین گام نظامند من است که در حیطة تحقیق نهادم و خلل‌های وافر در آن میبینم که نیاز اشد به رهنمائی عدیده‌ای از بزرگان و اندیشمندان دارد.

خرسند از آنم که خویش را جدا از قلم و نوشتن نیافتم و در عصر کنونی دغدغه و مشغله‌ام نوشتن است و بس. باشد که آنچه ناقص و نامکمل و مملو از خلل است از جانب قلم بدستان هری کهن نقد گردیده زمینه اصلاح من و رساله‌ها را فراهم آورد. سپاس از چشمانی که با مهر نگرستن به متون‌ها و نیت‌شان پاک و خالص برای اصلاح و فهمیدن است. اجرکم علی‌الله.

علی «شریف زاده»

مقدمه


عصر حاضر را عصر تکنالوژی و علم می نامند، هرچند هدفم اغماض از وفور این پدیده در زمان فعلی نیست، ولیک مستحق می دانم خویشتن را بر اعتراف تزلزل معنویات، و متاثرشدن از فرهنگ غیر، بی خبری از کهولت و سبقه قابل توجه تاریخی کشورمان، و فرهنگ غنی اسلامی مان.

علی کل حال، این جا سخن از علم است، آن هم علمی که نبی خاتم در سخنان شیوا، وگیرا، ابراز می نماید "ومن یردالله به خیرا یفقه فی الدین" چه زیباست که من و تو ای هم کیش مسلمانم! آراسته بدین صفت شویم و خویش را از جمله کسانی بدانیم که خالق مان در خصوص اش اراده خیر نموده است.

کسب این هدف بدان سان هم مشکل و دست نیافتنی نیست: زیرا امروزه زمینه علم اندوزی و آگاهی پیرامون موضوعات فراوان بسا سهل و آسان گشته است و نمودار واضح آن تکنالوژی مدرن و نیز وسیله ارتباطی سراسری که گیتی را همچون دهکده کوچک ساخته است؛ می باشد.

به عنوان فردی از امت رسول امی، وظیفه خویش میدانم تا در انتشار علوم دینی و فرهنگ غنی اسلامی بکوشم و این تلاش من تا آخرین رمق خون جاری در رگ هایم ادامه خواهد داشت، و مرا دعا چنان است که ابراهیم را بود، رب هب لی من لدنک ذریت و ان شاء الله که نسل پس از من نیز کوشا در این امر مهم باشند.

زمانیکه انقلاب صنعتی جهان را متحول ساخت، علم پرچم برافروخت و تا اینک تابناک و فروزان است. من نیز برای گسترش علم در حد قصور علمی ام برخی



از مطالب مفید روزگار امروزمان را جمع آوری نموده طی رساله ای کوچک به دسترس علاقمندان این دُر بی بهاء قرار میدهم، و امید بر آن است که هراتیان تمدن ساز مرا در تصیح و تدقیق هرچه بهتر این امر یاری رسانند تا باشد که از اغلاط آن بکاهم و اثری شود مثمر، برای آن عده کسانی که اراده مطالعه و تحقیق را دارند.

ضمن رساله حاضر کوشش بر آن شده است که مختصری از سده‌های ششم و هفتم میلادی، با لباس خونینی که تاریخ بر تن این قرون نموده است؛ بیان گردد. و نیز مختصر و اعم نکاتی از زنده گانی نبی الرحمه، اصحاب پاک شان، و نکات مهمی که در جهان و جامعه امروز بحث برانگیز شده است کوتاه و مختصر به بحث گرفته شود. لازم میدانم باری دیگر اعتراف به قصور علمی ام در این عرصه نموده از قلم بدستان راستین علم و عقلانیت دیار مردخیزم پوزش بخواهم که خویش را فاعل این گستاخی یافتم، و انتظار انتقادات نیک و پیشنهادات سازنده تان را چشم به راهم.

علی «شریف زاده»

تقریظ

اسلام دین علم و دانش بوده و پیروان خود را بیش از هر مکتب و اندیشه‌ی به فراگیری دانش امر می‌نماید.

نزول آیات ابتدائی قرآن و تاکید آن به ابزار فراگیری دانش، خود نشانگر این مدعا می‌باشد، با تاسی از آیات قرآن و احادیث پیامبر اسلام علیه السلام، بر ما است که دانش را فرا گرفته و از آن در جهت تنویر مسیر حیات خود بهره بگیریم. جای بسا مسرت و خوشی است به اینکه جوانان برومند ما در مسیر دانش، مخصوصاً خوشه چینی از تاریخ افتخار آفرین اسلام، قلم فرسایی نموده و در حقیقت تلنگر و جرقه‌ی را در وجود هم نسل شان ایجاد می‌نمایند.

برای برادر عزیز و گرانقدرم جناب شریف زاده‌ی عزیز توفیقات مزید توام با برکت از جانب الله متعال آرزومندم.


امیدوارم که خوانندگان عزیز این مسیر را ادامه داده و پیوند و ارتباط معنوی شان را با تاریخ اسلامی بیش از پیش مستحکم سازند زیرا هر اندازه که تعلق ما با گذشتگان صالح بیشتر باشد به همان میزان زندگی ما رنگ و خوی سلف گونه خواهد گرفت و این خود رهی سعادت و خوشبختیست.

سید محمد شیرزادی

رئیس ارشاد حج و اوقاف ولایت هرات

تقریظ

الحمد لله رب العالمین ، والعاقبه للمتقین، والصلاه والسلام علی خیر خلقه محمد و علی آله و صحبه أجمعین. از ابتدای آفرینش بشریت ، کشمکش بین دو کمپ حق و باطل جریان داشته است ، و در طول تاریخ انسان های فرهیخته ، دانا و پرچمداران دادگری با پیروی از پیامبران ، دعاه و انسان های وارسته برای نهادینه ساختن یکتا پرستی و عزت و افتخار جامعه تلاش های فراوان مبذول داشته اند .رسول گرامی اسلام با فرمان پروردگار جامعه را به سوی خوبی ها سوق داده، و باناهنجاری ها و نابسامانی های موجود به مبارزه برخاستند ، و سیرت ایشان صحیح ترین سیرت پیامبر مرسلی است که در طول تاریخ به ما رسیده ، و اکنون و در هر عصر و زمان دیگر می توانیم در جوانب مختلف زندگی خویش از آن بهره ها بگیریم ، صحابه ی بزرگ ، علمای رده اول جهان اسلام و دانشمندان در طول قرن های متمادی برای بهبود زندگی دنیوی و اخروی خویش در روشنائی سنت و سیرت آن حضرت و با تأسی از فرامین ایشان به پیش رفته اند ، و اکنون در آشفته بازار قرن بیست و یک ، جوانان امت با مطالعه ی کتاب بزرگ الهی و با تدقیق در سنت و سیرت پیامبر علیه السلام می توانند بهترین اسوه و قدوه را در زندگی فردی و اجتماعی خویش انتخاب نمایند ، لذا مباحث متعلق به سیرت از اهمیت ویژه ای برخوردار است ، و در قرون متمادی صدها کتاب و رساله ی تحقیقی در این میدان نوشته شده است ، و برادر عزیز ما آقای علی شریف زاده



، نیز درس هایی متعلق به سیرت پیامبر و برخی کارنامه های ایشان را از کتب و منابع بزرگ سیرت جمع آوری کرده اند که برای نسل جدید و محصلین و متعلمین عزیز و عموم افراد جامعه سودمند تلقی میشود ، از الله متعال برای خود و ایشان توفیق عمل و استقامت خواسته ، و آرزو دارم که بتوانیم برنامه های زندگی خویش را بر اساس تشریح رسول گرامی اسلام به پیش ببریم .
و صلی الله علی خیر خلقه محمد و علی آله و صحبه أجمعین .

د . سید جمال الدین هروی


رئیس پوهنجی شرعیات پوهنتون جامی

هرات ، جمادی الثانی ، سال ۱۴۴۱ هـ

تقریظ

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خیر خلقه محمد
و علی آله و صحبه اجمعین اما بعد:

با وجود اینکه در این مقطع زمانی و عصر کنونی آفات، بلیات و حوادث همچون قطرات باران در فصل بهار در حال سرازیر شدن است، تاریکی و ظلمت یأس و ناامیدی جای امید و آرزوها را گرفته و فرهنگ شوم منحط و نا بسامان معصیت و گناهان عام و فراگیر گشته و دامن اکثریت انسانهای مؤمن اعم از مرد و زن و پیر و جوان را گرفته، بی ادبی، گستاخی، و پرخاش گری و خود کامگی عده‌ای از جوانان و نوجوانان عزیز اکثریت خانواده‌ها را به ستوه آورده و خصوصاً قلوب والدین محترم را جریحه دار گردانیده و فرهنگ شوم و تاریک بی‌میلی، بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی نسبت به مطالعه و کتابخوانی در اکثریت جاها و مواضع سایه افکنده - با جود این همه نابسامانیها و جو و فضای نا مساعد و خفقان باز هم الحمد لله عده‌ای از جوانان عزیز و بزرگوار ما تن پروری و غفلت را کنار گذاشته و در رستای اشاعه و پخش و نشر دین و اهداف و آرمان والای شریعت مقدس اسلام از هیچ سعی و تلاش وجد و جهدی دریغ نکرده و نور زیده اند- از آن جمله برادر عزیز و ارجمندم جوان متحرک، پر تلاش و بیدار دل علی «شریف زاده» که الله متعال ایشان را حفظ بگرداند در ارتباط به سیرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بعضی از کارنامه های درخشان ایشان را کتب و منابع



معتبر و مؤثق درس‌ها و نکاتی را جمع آوری نموده که انشاء الله برای نسل آینده مفید و سودمند خواهد بود. از الله متعال برای خود و ایشان توفیق عمل، اخلاص وللهیت، ثبات و استقامت در دین و شریعت میطلبیم و استدعاء می‌نماییم.

آمین یارب العالمین

ابوهارون درویش احمد «عظیمی»

امام جمعه مسجد جامع حضرت عثمان غنی (رض)

واقع نمبریک - سال ۱۳۹۹ هـ . ش



مبحث اول

حکایات تاریخ از سده های ششم و هفتم میلادی

مبرهن است که این زمان‌ها از تاریک‌ترین قرون حیات بشری محسوب می‌شوند، انسانیت رو به انقراض رفته بود و نیروی مادی و معنوی‌ای یافت نمی‌شد که دست بشر را بگیرد و از منجلاب نجاتش دهد. البته با این بحث نمی‌خواهم انسان را موجودی خوار و ذلیل نشان دهم: زیرا انسان موجودیست که توانائی کسب هدایت و ضلالت را در خویشتن دارد پس می‌توان بیان داشت که ذلالت هم ، چون ایمان و هدایت در انسان سابقه‌ی بس طولانی دارد که می‌توان آن را به آدم و نخستین اولادهایش رجعت داد.

در همین زمینه بیان آیات نورانی قرآن نیز کمک مان می‌کند تا افهام و تفهیم بهتر از موضوع صورت گیرد

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۴) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ كَسَاهَا (۱۰) (سوره

شمس)

قسم به نفس و به نیروی که آن را آراسته و آماده ساخت که سرانجام راه فجور و تقوی را به آن الهام کرد. الحق پیروز شد آن کس که آن را پاک و پاکیزه ساخت و الحق ورشکست شد آن کس که آن را آلوده ساخت.

آیین‌های بزرگ بازیچه بی‌بند و باران و دستخوش تحریف گرایان و منافقان شده بود. در این عصر مراکز تمدن، فرهنگ، حکومت و سیاست، به صحنه هرج مرج، اختلال و بی‌نظمی، و ظلم حکام، تبدیل شده بود .

دو دین بزرگ یهودیت و مسیحیت، تبدیل و تحریف شده بودند بایبل که مشتمل بر عهد قدیم و عهد جدید است این مدعا را روشن میسازد .

در تمام تاریخ، مسیحیت هیچ گاه نتوانست دارای موقف معین و واضح برای حل مشکلات انسان‌ها باشد و از قدرتی برخوردار نبود که بتواند مبنای تمدنی قرار گیرد. و یا هم در پرتو اش دولتی شکل گیرد.

البته این کارگاه (کلیسا) نفوذ بی‌پایان خود را در مالیات‌های کمرشکن، باج‌های طاقت فرسای فراوانی برمال و منافع عقل و روح و روان مردم، تحمیل می کرد. و این امر و علاوه بر آن انجام کارهای رایگان در مزارع کلیسا، خدمات عسکری اجباری و رایگان در ارتش‌های نظامی کلیسا برای سرکوبی پادشاهان، و کيفر نافرمانی از فرمان رجال کلیسا. البته تمام این موارد نمونه ایست از ستم‌های کلیسا و نمونه دیگرش، خضوع و کرنش‌های ذلت بار در برابر رجال دینی، و به سجده افتادن مردان با شخصیت در زمین‌های پراز گل و لای در پیشگاه کلیسا نشینان است.

بوجود آمدن علوم کلامی و سفسطه گرایان، سبب شد دست کلیسا در کشت و کشتار مردم بازتر شود و غارت ها و چپاول ها صورت گرفت. البته این ها همه اموری نیست که توسط کلیسا انجام میشد بلکه چنان گستاخ شده بودند که بهشت و عرش خدا را نیز ثبت دفاتر مالکیت شان کرده بودند و صرف به کسانی می‌فروختند که از آنها راضی بودند و قشری که توان پرداخت هزینه‌های هنگفت را نداشت از رضا و رحمت خدا محروم میساختند .

جامعه مسیحی اگرچه در دوران حکومت قسطنطین به اوج قدرت خود رسید، ولی هرگز نتوانست ریشه بت پرستی راقطع کند. نتیجه مبارزه نزدیکی

عقاید مسیحیت با بت پرستی بود و آن دو باهم مخلوط شدند. در نتیجه آیین جدیدی پدید آمد که نصرانیت و بت پرستی را در کنار هم قرار می داد. فرق اسلام و مسیحیت نیز همین است که اسلام بطور کامل با بت پرستی مخالف است. چنانکه الله متعال میفرماید:

وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَائِهَا فَأَتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (حدید/۲۷)

آن رهبانیتی که آنان بدعت نهاده بودند و حال آنکه ما به آنان واجب نکرده بودیم مگر انتخاب و گزینش رضایت خداوند را که آنان این وظیفه را آنطور که لازم بود هرگز مراعات نکردند.

و آخرین جنایتی که این جاهلیت ننگین در راه ظلم و ستم برداشت، فروختن بهشت، خریدن دوزخ، صادر کردن، و دادن اسناد ثبت قانونی بدست گناه کاران بود که کار کلیسا را یک باره از رونق انداخت و آن را به سیمای بازیچه های مسخره انگیز و ریاکارانه درآورد و سرانجام مردم را علیه کلیسا به شورش کشید.

روزگاران مصر در آن عصر

مصر با وجود برخورداری از نیل پربرکت، و زمین های سرسبز و پهناور، در قرن هفتم در سایه مسیحیت و دولت روم یکی از بدبخت ترین کشورها بود. زمانی که مسیحیان از استبداد کلیسا منزجر و بیزار شدند و کوشیدند راهی غیر از سفارش های مکرر ارباب کلیسا را در پیش گیرند، رفته رفته آهنگ تحول نواخته شد و صدای پای دگرگونی به وضوح به گوش می رسید.

دکتر گوستالوبون در کتاب حضاره العرب می گوید: "مصر به اجبار تن به مسیحیت داد، با این عمل به نهایی ترین درجه فروپاشی رسید. تنها فتوحات مسلمانان بود که از این فلاکت نجاتش داد.

مصر که در آن روزگار صحنه اختلافات گسترده ای دینی بود از بدبختی و بیچاره گی شدیدی رنج میبرد.

به موجب این اختلافات مصریان یکدیگر را می کشتند، و نفرین می کردند. چند دسته گی های دینی و استبداد زمام داران، تمام نیروهای مصر را به تحلیل برده بود، بدین ترتیب مردم مصر نسبت به زمام داران رومی خویش سخت کینه گرفتند و نفرت داشتند و منتظر آزادی از چنگال قیصرهای ظالم قسطنطنیه بودند. ملت های اروپای ساکن شمال و غرب، در تاریکی های جهل کامل، بی سواد، و جنگ های خونین دست و پا می زدند.

بریفولت نویسنده مشهور در کتابش بنام **Making of humanity** چنین میگوید: علم با ارزش ترین ارمغانی بود که تمدن اسلامی به دنیای جدید بخشید. گوستالوبون در تمدن عرب می نویسد: اروپا ریزه کاری های تزیینات را از اعراب آموخت و در برخی کنیسه ها و کلیسا های قدیمی فرانسه، تصاویری از حکاکی حروف عربی یافت شده است (چ.ج.ولیز) می گوید: در اروپای غربی آن دوران نشانه های از وحدت و انسجام وجود نداشت.

در اوایل قرن هفتم حوادثی بوقوع پیوست که نزد مسیحیان چهره یهود را سخت نفرت انگیز کرد و بالعکس مسیحیان نیز مورد تنفر یهود قرار گرفتند. در آخرین سال فرمانروایی فوکاس ۶۱۰ میلادی یهودیان در قتل عام مسیحیان، شدیداً زیاده روی کردند. بعد از آن امپراتور، فرمانده اش، ابنوس را برای کنترل اوضاع فرستاد. که این فرمانده وظیفه اش را با خشونت بی نظیر انجام داد و همه را با شمشیر، اعدام، انداختن به دریا، شکنجه، و جلو درنده گان انداختن از بین برد.

ایران در همین زمان، یکی از تمدن های بود که بر جهان حکومت می کرد. که در این تمدن نیز پایه های اخلاق فروریخته بود تا آن مرحله که یزگرد

دوم که در اواسط قرن پنجم میلادی برمسند قدرت نشسته بود با دخترش ازدواج کرد..

در چین نیز در اوایل قرن ششم میلادی سه کیش و آئین، مرسوم بوده است آئین لائوتسه، آئین کنفوشیوس و آئین بودا که هرکدام از این ادیان نسبت به دیگری قبیح تر بود.

آئین لائوتسه سراسر بت پرستی، کنفوشیوس دنیا محورانه و اما بودا، اصلا یک آئین ساده بوده است ولی با گذشت زمان از برهمن‌ها رنگ گرفت و پیچیده تر شد.

و اما در باره ی مردم هند ، همه متفق القول اند؛ که منحط ترین دوره ی دینی - اخلاقی - اجتماعی هند؛ از ابتدای قرن ششم میلادی آغاز یافته است، و انحطاط هند مقارن بوده به آوان بعثت نبی خاتم بلاخره در تمام وادی خاکی تاریکی، ظلم، جهالت و گمراهی بیداد می کرد.

نتیجه گیری بحث

این موارد مختصری از تاریکی‌ها، وجهالت حاکم برگیتی را نشان می‌دهد که چگونه انسان‌ها در خون یکدیگر ریختن مسابقه می‌دادند، و حکومت‌های خودکامه بدون توجه به نیازهای بشری انسان‌ها، آنان را به برده‌گی گرفته و انواع و اقسام مظالم را در حق شان روا می‌دانستند. و این امر به وضوح در ساختارهای باستانی اهرام مصر و روم بخوبی قابل مشاهده است که چگونه با استفاده از استبداد حاکم بر جامعه به اعمال آرزوهایشان توسط قشری از نوع خود می‌کردند.

گذشته از تمدن‌های بی‌دین، تمدن‌های که داد و فریاد از دین می‌زدند نیز همچون روم، بشریت را به علت مسیحی بودن و یا یهودی بودن قتل عام می‌کرد. کلیسا که خویش را صاحب اختیار مردم در همه احوال می‌دانست در تمامی امور مردم دخیل بوده حق اطفال، زنان، فقراء و بقیه اقشار جامعه را بر طبق میل و خواست نفسانی اش باطل و مردود می‌دانست و مواردی اقدام به محروم ساختن شان از رحمت خدا می‌کرد.

گنجینه‌های کلیسا پر از زرو ثمره زحمت کشی‌های شبانه‌روزی برده‌گان زیر یوغ ظالمانی از جنس خودشان بود و این زر تنها به شکم کشیش‌ها و در مواردی برای ارضای خواهشات کلیسا در دیگر مواطن به مصرف می‌رسید و این درد برای مردمی که دارایی شان را به کلیسا پرداخته بودند تا بنابر باوری بخشیده شوند؛ درد آور بود.

دنیا قبل از ظهور خورشید هدایت اینگونه می‌زیست، و این دنیا به چنان خورشیدی بیش از هر زمانی دیگر احساس نیاز می‌کرد که خدای حکیم نیز با صحه گذاشتن براین مدعا، نبی خاتم اش را برگیتی عنایت نمود.



بهترین مردم

انقلابی در زمین و آسمان آمد پدید
 لرزشی در پیکر کون و مکان آمد پدید
 پرده داران پرده افگندند از ایوان عرش
 کز ازل بر عرش یزدان میهمان آمد پدید
 بعد عمری در ضمیر مرده ی نوع بشر
 اضطراب و سوزش و شوروتکان آمد پدید

بهترین مردم نبی امی و رحمت للعالمین است که بارها مورد خطاب خداوند در لحظه لحظه حیات شان قرار گرفتند، که طلب کن آن چه را می خواهی و ایشان هم چنان که در شب معراج زمزمه شان بود امتی امتی را بر زبان مبارک خویش جاری داشتند. و چنین اسوه ای دیگر یافت نمی شود. و دیگر خلق نخواهد شد. به دلیل کثرت کتب سیرت، بنده از سیره نویسی گذشته صرف به بیان کلیات حیات جناب رسول صلی الله علیه وسلم می پردازم که خلاصه شان بدین گونه است.

گفتار اول: مختصر معرفی

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان ایشان به دلیل انتساب به جدشان هاشمی نامیده می‌شوند.

گفتار دوم: ولادت و نام گذاری

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول، سال «عام الفیل» مطابق با ۵۷۰ میلادی، دنیا را با قدوم خود منور نمود آن روز، مبارک‌ترین روزی بود که خورشید، در آن طلوع کرد. و پدرکلان‌شان ایشان را محمد که به معنای پیوسته و همواره ستوده است نام گذاری نمودند که در میان اعراب آن زمان نام آشنایی نبود.

گفتار سوم: بعثت

در شبستان حرا خلوت گزید مدتی جز خویشتن کس را ندید
نقش ما را در دل او ریختن ملتی از خلوتش انگیختن

در یکی از دفعاتی که جناب رسول معظم اسلام برای تفکر و تدبیر به مخلوقات و خالق به غار حرا می‌رفتند دقیقاً زمانی که به سن ۴۰ سالگی رسیده بودند، در هفدهم رمضان جبریل امین، حامل وحی الهی برایشان وارد شد. و نخستین کلمات ایزد متعال را برای شان زمزمه نمود. **اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (علق/۱)**

و این کلمات نه تنها پیامبر امی عرب را، بلکه جهان عرب آن زمان، و جهان تکنولوژی امروزه را تاکنون تکان میدهد: زیرا زیگنال‌های قویست که هیچ خردمندی انکارشان نمی‌کند.

اما این سلسله نزول وحی برای مدتی قطع شد که نبی امت را مشوش و غمین ساخته بود که چرا از رب هستی، پیامی جدید نرسیده و تکلیف چیست تا این که دوباره آیات نورانی قرآن ایشان را متبسم ساخت و ماموریت شان را مستحکم تر از قبل و اراده شان را از هرزمانی دیگر برای اجرای پیام الهی راسخ تر ساخت.

گفتار چهارم: هجرت

با توجه به آنچه که در کتب تاریخ، و نیز کتب سیرت، اعم از سیرت نبوی، و کتبی که پیرامون حیات و زنده‌گی نامه‌ی از کبار صحابه به نگارش گرفته شده است موضوع هجرت بطور مفصل در تمامی این کتب بیان گشته و نیز تلاش صورت گرفته تا پندها و نکاتی را که این انقلاب بشر ساز و عدالت محور در گیتی پخش و نشر کرد، نیز تذکر داده شود. بدین منظور بنده صرف به طور اجمال این بحث را مطرح می‌کنم.

اهجرت به حبشه

هجرت نخستین به حبشه صورت گرفت، این انقلاب سرنوشت ساز در اواسط یا اواخر چهارمین سال نبوت آغاز یافت که درنخست اندک اندک بود و در اواخرسال پنجم شدت یافت.

که نظر به روایات و نیز وخامت حال مسلمانان در مکه، سوره کهف نازل شد که دارای پیام‌های برای مسلمانان و پاسخ‌های برای شبهات مشرکین بود.

در رجب سال پنجم بعثت اولین گروه از اصحاب پیامبر مرکب از دوازده مرد و چهار زن راهی حبشه شدند که رئیس این گروه عثمان بن عفان بود. هجرت دوم به حبشه بصورت اشکارا و در روز صورت گرفت که هشتاد و سه مرد و هیجده زن شامل آن می شود.

۲ هجرت به مدینه

پس از این که دومین پیمان عقبه انجام پذیرفت، اسلام توانست برای خویش مرکزی تأسیس کند و بدین ترتیب دستور هجرت مسلمانان را به این سرزمین اعلان نمود.

از جمله نخستین کسانی که هجرت کرده اند، نام ام سلمه را تاریخ حک کرده است. و دیگر مسلمانانی که در سیرت نبوی بیان شان وضاحت دارد.

وفات پیامبر

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (آل عمران/ ۱۴۵)

سال دهم هجرت رسول الله تصمیم می گیرند که برای مدتی طولانی در مسجد به اعتکاف بنشینند. مدتی که رسول خدا به اعتکاف نشستند ۲۰ روز بود.

این که علت این ۲۰ روز چه بود، احتمالاً سری دارد که میان ایشان صلی الله علیه وسلم و الله متعال است. در این ایام جبریل امین تمام قرآن کریم را تلاوت می کند از ابتدا تا انتها و شنونده اش محمد امین است.

و زمانی که جبریل تمام می کند باز رسول خدا کل قرآن را تلاوت می کنند و شنونده اش جبریل امین است. علت این تلاوتها شاید این باشد که پیامبر صلی الله علیه وسلم خبردار شدند که قصد سفر آخرت دارند.

رسول خدا، در ماه صفر از شدت سردرد شکواه نمود. و ابتدایش چنین بود که: در نیمه شب به قبرستان بقیع رفت. و برای آنان، از خداوند، مغفرت و بخشش طلبید و برگشت. فردای آن شب سردرد به ایشان دست داد.

که در کل ۱۳ یا ۱۴ روز بیماری شان ادامه یافت. که در این ایام نظر به روایات متفاوت ۱۷ نماز را سیدالصادقین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در محراب پیامبر، مسلمانان را پیش نمازی دادند. در این ایام پیامبر ازواج را مخاطب قرار داده فرمودند: آیا شما راضی هستید که من در خانه عایشه باشم؟ ازواج فرمودند بله، و ایشان را به خانه حضرت عایشه رضی الله عنها بردند.

در لحظه آخرین، لحظه‌ای که قرار است خورشید نبوت غروب کند، لحظه‌ای که قرار است اصحاب دیگر حامی همه جانبه شان را از دست بدهند، لحظه‌ای که قرار است معشوق عمر ابن الخطاب رخت سفر بر بندد، لحظه که عایشه صدیقه دیگر نمی‌تواند ایشان را در ش داشته باشد، لحظه‌ای که غمخوار امت و اصحاب تصمیم نهایی گرفتند اند از میان دنیا و آخرت دیار باقی را انتخاب کنند. لحظه ایست سخت و در این لحظه حیاتی پیامبر صلی الله علیه وسلم یک جمله را تکرار می‌کنند: الصلاة الصلاة... وما ملکت ایمانکم.

نمازها را نگذارید ضایع شود ای امت من؛ زیرا معراج مومن نماز است، فرق میان مؤمن و کافر نماز است. ستون دین نماز است. و ماملکت ایمانکم... آن برده‌گان و کنیزان و زنانی که در اختیار شماست. درباره آنها احسان و نیکی کنید زیرا نزد الله و رسول‌اش مسئول هستید. پیامبر بعد از آخرین مسواک زدن شان با خود زمزمه‌ای می‌کنند که بله رفیق اعلی و همین جمله بر زبان مبارک شان بود که حضرت عایشه می‌فرمایند متوجه سنگین شدن شان بر روی سینه ام شدم. تا این که دیدم چشمان مبارک شان به سقف خانه دوخته شده و روح به طرف جنت الفردوس در پرواز است.

انالله وانا اليه راجعون



مبحث اول

باران پیامبر

خداوند پیامبرش را در میان گروهی از خلق خود برگزیده است که او را بر جان و مال خویش برتری دادند، و در هر حال خود را فدای ایشان نمودند.

هُمَّذَّارَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيِبَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطَاةً فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (فتح/۲۹)

محمد (ص) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهر بانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورت‌شان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وا می‌دارد؛ این برای آن است

که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

گفتار اول: صحابه به چه کسی گفته می‌شود

صحابه در اصطلاح به کسی گفته می‌شود که پیامبر را ملاقات نموده باشد، در حالیکه به ایشان ایمان داشته و در حال مسلمانی فوت کرده باشد. و یا به سخنی دیگر، صحابه به کسی گفته می‌شود که در حالت ایمان و بیداری، رسول اکرم را دیده باشد و به اسلام و ایمان وفات یافته باشد. بعد از انبیاء علیهم السلام صحابه افضل البشر و بهترین مردم نزد الله متعال هستند و هیچ ولی و زاهد چه از امت‌های قبل و چه بعد به درجه آنها نمی‌رسد.

گفتار دوم: صحابه چگونه شناخته می‌شود

صحابه را می‌توان از معیارات متفاوت شناخت، صحابه گهگاهی نظر به آیات قرآن شناخته می‌شوند بگونه‌ای که قرآن عظیم الشان به معرفی‌شان می‌پردازد. چنانچه خداوند در کلام پاکش می‌فرماید:

إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ (توبه/ ۳۹) که در این جا، منظور آیه متبرکه حضرت ابوبکر صدیق است. لذا گفته اند هر کس صحابی بودن حضرت ابوبکر صدیق را انکار کند کافر است.

و نیز در خصوص صحابی بودن زید بن حارثه فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا هنگامی که زید نیازش را از آن زن برآورده کرد.

و یکی دیگر از راه های شناخت صحابه تواتر و توالی اخبار است. مانند صحابی بودن حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، حضرت حذیفه، حضرت ابوهریره، وغیره ایشان که به تواتر صحابی بودن شان ثابت گشته است رضی الله عنهم اجمعین.

طریق دیگر شناخت صحابه پیامبر، با گواهی دادن صحابی دیگر است، همانند حدیث ابن عباس در مورد هفتاد هزار نفری که بدون حساب و بازخواست وارد بهشت می شوند، در آن حدیث چنین آمده است: **فقام عکاشه بن محسن فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم، ادع الله ان يجعلني منهم، فقال انت منهم.**

عکاشه بن محسن بلند و شد گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم، دعا کنید برایم تا خداوند مرا نیز از جمله آنان قرار دهد، آن حضرت فرمودند تو از جمله آنها هستی راه دیگر شناخت صحابه با روایت کردن از پیامبر که از او شنیده باشد و یا مشاهده نموده باشد مشروط به هم عصر بودن شان.

و نیز گواهی و شهادت دادن تابعی برای او بدین صورت که بگوید فلانی از یاران رسول خدا صلی الله علیه وسلم به من چنین گفت.

و در دیگر موارد می توان بیان داشت که خود شخص نیز که ادعای صحابی بودن اش را بکند، به شرط عادل بودن، که در این صورت باید ادعایش با سال های حیات پیامبر اسلام همخوانی داشته باشد. پس هرکس بعد از این مدت ادعای صحبت و همنشینی با پیامبر نمود، ادعایش مورد قبول نیست.

مبحث دوم اوصاف صحابه

مدح آنها در قرآن کریم:

خداوند جل جلاله می فرماید: وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه/ ۱۰۰)

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!

این آیه نهایت درجه، مدح، وستایش خدای سبحان را نسبت به سابقین و پیشگامان نخستین از مهاجر و انصار، و تابعین نیک آنها نشان می دهد.

در جای دیگر خداوند می فرماید: لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (توبه/ ۱۱۶)

مسئماً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است!

در این آیه ستایش و ثنا برای اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم که در جنگ تبوک از مهاجرین و انصار شرکت کردند آمده است. و نیز خبر از وجدان پاک آنها، چون خداوند خبرنمیدهد که آنان مورد آموزش قرار داده مگر اینکه از آنها و از اعمال و کردارشان راضی است.

حضرت عبدالله بن عباس می‌فرماید: من تاب الله علیه لم یعذبه ابدا هر کس که خداوند توبه او را قبول کند هرگز عذابش نمی‌دهد.

و پروردگار عالمیان می‌فرماید: قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ

بگو: حمد مخصوص خداست؛ و سلام بر بندگان برگزیده‌اش!

ابی جریر طبری می‌گوید: برگزیده گان خدا کسانی هستند که خداوند آنها را برای پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم برگزیده است و آنها یار و وزیر او و پشتیبان دینی قرارداد که برای شان فرستاده شده بود نه آنان که به او شرک ورزیدن و نبوت و پیامبری اش را انکار کردند؛

ابن کثیر می‌گوید اصحاب کسانی بودند که نیت خود را خالص و پاک نمودند و اعمال و کردار خود را آراستند. به گونه‌ای که هر کس به راه و روش هدایت و راه یافتگی آنها بنگرد شگفت زده خواهد شد.

امام مالک می‌فرماید: به من خبر رسیده وقتی که نصاری، اصحابی را می‌دیدند که شام را فتح نموده بودند می‌گفتند: به خدا سوگند این‌ها از حواریون اصحاب موسی که خیر آنها به ما رسیده، بهتر و برتر اند.

مدح اصحاب در احادیث

این برده از پدرش روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: ستاره گان نگهبان آسمانها هستند و هرگاه ستاره‌گان رفتند آنچه بر آسمان وعده شده خواهد آمد، و من نیز نگهبان یاران خود هستم و هرگاه من رفته‌م آن چه بر یاران من وعده داده شده می‌آید، و اصحاب من نگهبان امت هستند پس هرگاه اصحاب من رفتند امت به آنچه وعده داده شده اند دچار خواهند شد.

امام ابن حبان می‌گوید: معنای این خبر چنین است که خداوند ستاره‌گان را علامت و نشانه‌ای بر ماندن آسمان، و بیمه محافظتی در برابر نابودی آن قرار داده است. پس اگر آنها از بین رفتند آسمان نیز به فنایی که خداوند برایش مقرر کرده دچار می‌شود و خداوند پیامبرش را حافظ و نگهبان یارانش در برابر فتنه‌ای که اصحاب و یارانش به آن وعده داده شده اند قرارداداده است و گرنه در فتنه و آشوب خواهند افتاد و خداوند صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم را امین و نگهبان بر امت خود قرار داد تا از جور و ستم بر حذر باشند پس وقتی صحابه رفتند آن چه به آنها وعده داده شده بود از ناروا و ظلم، خرافات، وارد خواهد شد.

از عمران ابن حصین روایت است که گفت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می فرمودند: ان خیرکم قرنی، ثم الذین یلوئمهم ثم الذین یلوئمهم ثم الذین یلوئمهم ثم الذین یلوئمهم «قال عمران، فلا ادی اقال رسول الله بعد قرنه مرتین او ثلاثه».

بهترین شما کسانی اند که در این قرن زنده گی می کنند، سپس آنها که بدنبال آنها می آیند. عمران می گوید: نمی دانم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از قرن خویش را دوبار گفتند یا سه بار امام نووی می گوید: علماء متفق اند که بهترین قرون قرن خود پیامبر است.

مدح و ستایش اصحاب از دیدگاه اصحاب و سلف صالح

حضرت علی بن ابیطالب می فرماید: من اثر و نشانه‌های از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیدم، که هیچ کس را نمی بینم که به آنها شباهت داشته باشد. به خدا سوگند آنها با موهای پریشان و غبارآلود و مایل به زرد، شب را به صبح می‌رسانند، و بین دوچشمان شان نشانه‌ای همچون نشانه پیشانی اسب وجود دارد. آنها شب را با تلاوت قرآن، سپری می‌کردند و گاهی ایستاده روی پاهای شان، و گاهی سجده کنان روی پیشانی‌های شان، هرگاه یاد خدا می‌شد آنها به خود می‌لرزیدند همچون درختی که در روز طوفانی می‌جنبد و حرکت می‌کند. بخدا سوگند! چنان از چشمان شان اشک سرازیر بود که لباسهای شان تر می‌شد، بخدا سوگند گویی که این قوم در غفلت از دنیا خوابیده اند.

و نیز ایشان می‌فرمایند: اولیک مصابیح الهدی یکشف الله عنهم کل فتنه مظلّمه سیدخلهم الله فی رحمه منه، آنها چراغ‌های هدایت هستند که خداوند به وسیله آنها هر آشوب و فتنه‌ای را آشکار می‌سازد خداوند آنها را داخل رحمت خود نماید.

عبدالله ابن عمر، می فرماید: کسی که میخواهد از دیگری پیروی کند کسانی را انتخاب کند که از دنیا رفته اند، آنها یاران محمد و بهترین امت بودند، آنها با قلبهای پاک و آگاهی کامل بودند، خداوند آنها را برای همنشینی با پیامبرش صلی الله علیه وسلم و رساندن دین و پیام خود، انتخاب کرده است، پس به اخلاق و روش آنها تأسی کنید، آنها یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم اند و به راه راست و مستقیم بودند.

قتاده بن دعامه سدوسی می گوید: برحق ترین ولایت ترین کسی که شایسته تصدیق است یاران رسول الله می باشند که خداوند آنها را برای یاری پیامبرش و برپایی دین خود برگزیده است.

برترین و بزرگوارترین یاران چه کسانی اند

أفضل الناس بعد رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم: ابوبكر الصديق رضي الله عنه، ثم عمر بن الخطاب ثم عثمان بن عفان ثم علي بن ابي طالب، رضوان الله تعالى عليهم اجمعين

بزرگوارترین اصحاب به ترتیب، خلفای چهارگانه: ابوبکر الصدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین، علی مرتضی، می باشند. سپس بقیه ده نفری که مؤده بهشت به آنها داده شده یعنی: عشره مبشره، ومهاجرین و انصار و اهل بدر و اهل بیعت الرضوان، برتری دارند، و کسانی که قبل از فتح مکه مسلمان شده و در غزوات شرکت کرده اند بر کسانی که بعد از فتح مسلمان شده اند فضیلت دارند.

شاخصه های اصحاب الرسول صلی الله علیه وسلم

مختصات صحابه کرام را می توان به سه دسته تقسیم بندی نمود.

بی اعتنایی شان به دنیا: ایمان به آخرت در قلوب مسلمانان، شجاعتی بی نظیر، اشتیاق شگفت به بهشت و بی اعتنایی بی سابقه ای نسبت به زنده گی ایجاد نموده بود.

آخرت جلو دیده گان شان مجسم بود و بهشت با تمام نعمت هایش برای شان نمایان بود. آنان همانند کیوتری نامه بر، که اطرافش را نمی نگرد، بسوی آن پرگشودند. در نبرد احد، انس بن نضر جلو آمد، مسلمانان شکست خورده بودند سعد بن معاذ با وی روبرو شد، خطاب به سعد گفت: ای سعد! قسم به پرودگار کعبه که بهشت آنجاست، من بوی بهشت را از طرف کوه احد حس می کنم. انس بن مالک می گوید: بعد از جنگ هشتادو چند ضربه شمشیر و اثر نیزه بر بدنش دیدیم، مشرکان وی را کشته و مثله نموده بودند، جز خواهرش که از طریق بندهای انگشتان اش او را شناخت کسی دیگر نتوانست او را بشناسد. در جنگ بدر، پیامبر صلی الله علیه وسلم، فرمودند بسوی بهشتی بشتابید که پهنای آن به اندازه آسمانها و زمین است. عمیر بن حمام انصاری، گفت: ای پیامبر! بهشتی که پهنای آن به اندازه آسمان ها و زمین است؟ پیامبر فرمودند آری، عمیر گفت به به! پیامبر فرمودند به به برای چه؟ عمیر گفت: ای رسول خدا! به خدا قسم هدفی دیگری نداشتم، جز این که آرزو دارم، بهشت نصیبم شود. پیامبر فرمودند تو از اهل بهشتی. عمیر مقداری خرما، از جیبش درآورده بود و می خورد ناگهان گفت، اگر بنا باشد تا زمانی که خرماها را

می‌خورم زنده بمانم، پس این حیاتی است طولانی. بی‌درنگ خرماها را دور انداخت و به سپاه دشمن حمله نمود و جنگید تا این که به شهادت رسید. ابوبکر بن ابی موسی اشعری می‌گوید: من از پدرم در هنگامی رویارویی با دشمن شنیدم که می‌گفت: پیامبر خدا فرمودند: درهای بهشت زیرسایه شمشیرهاست. مردی ژنده پوش بلند شد و گفت: ای ابوموسی! تو خودت از پیامبر چنین سخن شنیدی؟ ابوموسی گفت آری، آن مرد نزد همراهانش رفت و گفت: سلام بر شما باد. نیام شمشیرش را شکست و دور انداخت. پس به صف دشمن یورش برد و جنگید تا این که سرانجام به شهادت رسید.

عمرو بن جموح، شدیداً از پایش می‌لنگید. دارای چهار فرزند جوان بود که همواره در غزوات در رکاب رسول خدا بودند، زمانی که پیامبر خواست به جنگ احد برود عمرو نیز تصمیم گرفت در رکاب رسول خدا در جنگ شرکت نماید، فرزندانش به وی گفتند: خداوند تو را معذور شمرده و جهاد را بر تو فرض نکرده است. بهتر است که تو در خانه بمانی، مابه جای تو جهاد می‌کنیم. عمرو بن جموح خودش را به پیامبر رساند و گفت: ای رسول خدا! فرزندانم مرا نمی‌گذارند تا در رکابت جهاد کنم. من آرزو دارم که شهید شوم، و با این پای لنگم در بهشت قدم زنم. پیامبر به وی فرمودند: البته خداوند جهاد را به تو فرض نکرده است به فرزندانش نیز گفت، او را بگذارید شاید خداوند شهادت را نصیبش کند. عمرو بن جموح با رسول خدا در جنگ شرکت نمود. در میدان احد زمانی که بعد از آن پیروزی موقتی که مسلمانان بدست آورده بودند، همینطوری که در

گذشته‌ها هم بارها شنیده ایم عده‌ای از مسلمانها به طمع جمع آوری مال غنیمت، از سنگرهای خود بیرون شدند و به میدان جنگ آمدند تا مال غنیمت جمع کنند این هم جز مقدرات الهی بر آن اصحاب جان نثار رسول خدا بود. آنها خطا کار نبودند آنها در عهد و میثاق خود دو رو نبودند، آنها آنقدر خدای نکرده بی ادب و گستاخ نبودند که فرمان رحمت للعالمین را پشت سر بگذارند مقدرات الهی بود که بر سرشان بیاید. بعد از این که سنگرها را ترک کردند دشمن از همان ناحیه و از پشت سر بر سر مسلمانها هجوم آوردند و آن کسانی که از جلوی لشکر مسلمین فرار می کردند روبرگرداند یک وقت مسلمانها از دوطرف از جلو و پشت سر خود را بین دو شمشیر دشمن دیدند. نه راه برگشتن است و نه راه جلو رفتن، عده‌ای که سرمست جهاد بودند متوجه دشمن از پشت سر نبودند در تعقیب سپاه دشمن پیش روی خود را نگاه می کردند و گردن دشمن را می زدند.

ناگهان از پشت سر سپاه دشمن حمله کرد و جمع کثیری از اصحاب در میدان احد به شهادت رسیدند. پیرمردی در این جنگ حضور دارد که ۷۳ سال عمر دارد. پای او لنگ است دست او فلج است یک دست و یک پا دارد. عمرو ابن جموح است که در میدان احد در محاصره دشمن قرار دارد. وی همانند پروانه‌ی دور خود می چرخد و دشمنان را قطعه قطعه می کند، بفرموده مولانای بلخ:

آفرین ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت های ما
ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
این جاه عشق است نه چیزی دیگر، فردی از سپاه اسلام که عمرو بن
جموح را در میان حلقه‌ی محاصره دشمن میبیند، که پروانه وار می‌چرخد واز
خود دفاع می‌کند و دشمن را یکی بعد از دیگری بر زمین می‌اندازد، از دور
صدا می‌زند که ای عمرو! در چه حالی؟ نیازی به کمک هست؟ درحالی که
عمرو شمشیر می‌زند روی خود را به آن طرف صحابه دیگر می‌گرداند و می‌گوید:
از حال من پرسان می‌کنی؟ گفت: بله از حال تو می‌پرسم که در چه حالی؟
گفت: ای برادر مسلمانم! به خدای متعال قسم که بوی بهشت از میدان احد
به مشام من می‌رسد. بوی بهشت از میدان احد به مشام من می‌رسد از این
حالت بهتر چه می‌خواهم؟ به استقبال شهادت می‌روم تا به سرچشمه این بوی
نایل آیم. که عاشقم و تشنه یم، و رسیدن به سرچشمه این بوی معطر جز با
دادن جان امکان ندارد. عمرو می‌جنگد و شهید می‌شود و در پایان جنگ،
می‌بینند که بیشتر از هشتاد ضربه شمشیر بر پیکر عمرو پیر مرد خورده است.
این است بی‌اعتنایی به دنیا، این است راه رسیدن به معبود حقیقی، این است
اخلاص و فداکاری، وشجاعت.

شداد بن الهاد می‌گوید: یک اعرابی خدمت رسول خدا آمد و به وی ایمان
آورد. و به اطاعت پرداخت، سپس گفت: با تو هجرت می‌کنم، پیامبر بعضی از
یارانش را درباره وی سفارش کرد. غزوه خیبر پیش آمد رسول خدا غنایم
بدست آمده را بین یارانش تقسیم نمود. سهم آن اعرابی را به دست برخی از

یاران داد، اعرابی داشت گوسفندان آنها را می چرانید، چون اعرابی آمد، آنها سهمش را به وی دادند، اوگفت، این چیست؟ گفتند: سهمی است که رسول خدا برایت در نظر گرفته است. او اموال را برداشت و خدمت رسول خدا آمد و گفت، ای رسول خدا! این چیست؟ پیامبر فرمودند: سهمی بود که برایت در نظر گرفته بودم. اعرابی گفت: برای این منظور از تو اطاعت نکرده ام، بلکه فقط به خاطر این که به این جای بدنم (به گلویش اشاره نمود) تیری اصابت کند و بمیرم، سپس به سوی بهشت برم. اطاعتت را پذیرفته ام.

پیامبر فرمود: اگر با خدا صادق باشی، خداوند تو را تایید خواهد کرد.

سپس به جنگ دشمن رفتند، بعد از جنگ، جسد اعرابی را در حضور پیامبر آوردند رسول خدا، فرمودند: این همان اعرابی هست؟ گفتند آری، فرمودند، با خدا صادق بود، تا خداوند نیز تصدیقش کرد.

عشق به خداوند ویژه گی منحصر به فرد اصحاب الرسول

عثمان بن مظعون در رابطه با خودش سخن می گوید: یکی از اصحاب، را دیدم که درمکه شکنجه میشد، هرگاه یک صحابه مورد آزار و اذیت قرار می گرفت؛ می دانستم که یک گام به خدا نزدیک تر شده است، خداوند نیز او را بیشتر دوست دارد، درحالی که هیچ کس نتوانسته بود مرا مورد ضرب و شتم قرار دهد، چون من درحمایت ولید بن مغیره بودم با خود گفتم: چرا آنان ثواب ببرند وگام به گام به خدا نزدیک تر شوند ولی من نه ، نزد ولید بن مغیره رفتم، وبه اوگفتم ای ولید! حمایتت را به خودت برمی گردانم، اوگفت فرزندم!

آیا حامی بهتر از من یافتی؟ گفتم: بله، گفت کیست؟ گفتم حمایت الله. عثمان بعد از بازگردانیدن حمایت ولید به میان قومش رفت. آنان در مجلس شعر بودند و شاعری به نام لبید چنین سخن می گفت: الاکلشی ما خلا الله باطل آگاه باشید که هر چیزی به جز الله باطل است، اعراب عادت داشتند که سخن شاعر را قطع نکنند. ولی عثمان می خواست با آنان در بیفتد لذا سخنان شان را قطع کرد و گفت: راست گفتی لبید. شاعر پاسخی به او نداد. و به سخنانش ادامه داد. وکل نعیم لا محاله زایل (و همه نعمت‌ها بدون شک نابود شدنی است) عثمان گفت دروغ گفتی، نعمت های بهشت بی پایان است. لبید گفت: ای قریشیان! از کی تا به حال شاعری در مجلس تان مورد اهانت قرار می گیرد؟ گفتند او را رها کن لبید، او مورد حمایت ولید قرار دارد، عثمان گفت حمایت اش را بازگرداندم به خودش، آنان برخاستند و او را مورد لت و کوب قرار دادند. که خون از چشمش جاری شد. ولید بن مغیره که از دور می آمد و می خندید به او گفت: پسر! در حمایت شخص نیرومندی بودی، عثمان بن مظعون گفت: حمایت پرورد گارم، عزیز تر است و چشم سالمم در اشتیاق آن چه بر سر چشم دیگرم، آمده است، می باشد، رسول خدا آمدند و دست مبارک خود را بر چشم عثمان بن مظعون گذاشتن و وقتی که دعا کردند چشمش شفایاب شد.

پیش از غزوه احد همه صحابه دعامیکردند که خداوند آنان را برقریش پیروز گرداند هنگامی که عبدالله ابن جهش دست به دعا بالا کرد فرمود:
خداوندا! من از تو می خواهم که فردا وقتی با دشمن روبرو شدیم، مردی قدرتمند و قهرمان را نصیبم کنی، به خاطر تو با اوبجنگم و او بامن، پس بینی

و گوشم را ببرد و هنگامی که فردا به دیدار تو آمدم، بگویی: ای عبدالله! چرا بینی و گوش ات بریده شده است؟ من بگویم: بخاطر تو و رسالت. و تو بگویی راست گفتی.

ابودحداح

ابودحداح، یکی دیگر از اصحاب مخلص رسول خدا، واز تربیت یافتگان مکتب محمد رسول الله، از جمله آن اشخاصی است که عشق به خدا سراپا وجودش را فرا گرفته، بود او صاحب بزرگترین باغ در مدینه است که در آن ۶۰۰ نخل، وجود داشت. وقتی در حضور رسول الله نشست بود فقط این آیه را شنید {کیست که به خدا قرض نیکویی دهد تا آن را برای او چندین و چند برابر کند؟ خداوند محدود و گسترده میسازد و به سوی او بازگردانده می شوید} او گفت: یا رسول خدا! آیا پروردگاران از ما قرض نیکو می خواهد؟ پیامبر فرمودند «نعم، یا ابالدحداح» بله ای ابو دحداح،

گفت: ای رسول خدا! دستت را دراز کن، پیامبر دست شان را دراز کردند، ابودحداح دستش را در دو دست پیامبر گذاشت و گفت: ای رسول خدا! من باغم را به خدا قرض می‌دهم، واز حضور پیامبر رفت تا به باغش برود و همسر و فرزند کوچکش، را از آن جا بیرون کند، همسرش همراه فرزند کوچکش که خرمایی در دست داشت و در دهان می‌گذاشت، در باغ بودند. او از بیرون باغ شروع زد به صدا زدن. ام دحداح! همراه بچه از باغ بیرون شو که باغ را به خدا قرض داده ام، همسرش که زنی بود مومن و مخلص، گفت در خدمت من ای

ابود حداح! خرما را از دهان پسر بچه بیرون آورد و گفت: کخ کخ، این ها مال خداست این ها مال خداست.

عبدالله بن حذافه سهمی

او پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم، در دوران خلافت، امیرالمومنین حضرت عمر به دست رومیان اسیر شده او را نزد پادشاه روم بردند. بیست نفر دیگر از مسلمانان نیز اسیر شده بودند، پادشاه روم به او گفت: آیا تو بزرگ این قوم هستی؟ عبدالله بن حذافه گفت: بله.

پادشاه گفت من به تو پیشنهادی دارم، گر مسیحی شوی و به دین من درآیی، در عوض تو را می بخشم.

گفت: بخدا قسم اگر مرا تکه تکه هم بکنید هرگز دینم را رها نمی کنم. پادشاه روم گفت: نیمی از پادشاهی ام را به تو واگذار می کنم به شرطی که به دین من درآیی، گفت: بخدا قسم اگر تمام پادشاهی خود و عرب ها را به من بدهی، حتی به اندازه سرانگشتی دین محمد صلی الله علیه وسلم را رها نخواهم کرد. گفت: پس تو را می کشم. عبدالله گفت: هرکاری می خواهی کن.

اورا گرفتند و به صلیب کشیدند. پادشاه روم به تیراندازان گفت: به طرف دستانش تیراندازی کنید. آنها هم چنان به طرف دستان آن مرد خدا تیراندازی می کردند، و پادشاه روم مرتب، می گفت: آیا دین ات را رها می کنی؟ عبدالله بن حذافه سرباز زد. سپس به طرف پاهایش تیراندازی کردند و عبدالله هم چنان همانند کوه فولادین و استوار و همانند خار در چشم دشمنان می خلید و سرباز می زد وقتی این حالت ادامه پیدا کرد گفت: او را پایین بیاورید، دیگ

بزرگی بیاورید و زیر آن آتش روشن کنید، آن را پر از آب و روغن کنید و دونفر از یارانش را بیاورید، و جلوی چشمانش در آب جوش بیندازید. دونفر از اسیران، آورده شدند و در برابر چشمانش در آب جوش انداختند و شهید شدند.

ای امت اسلام! این‌ها بخاطر چی جان دادند؟

آیا بخاطر جاه و مکتب و ریاست جان دادند؟

هدف شان صرف رضای خدا بود و بلند ساختن پرچم اسلام. چنان چه ربیع بن عامر نماینده مسلمانان در مجلس یزدگرد گفت: {اللّٰه ابتعثنا لنخرج الناس من عبادة العباد الى عبادة الله وحده ومن ضيق الدنيا الى سعتها ومن جور الاديان الى عدل الاسلام} خداوند ما را مبعوث کرده، تا مردمان را از عبادت بنده گان، به عبادت خداوند یگانه واز تنگنای دنیا به فراخنای آن و از جور ادیان به عدالت اسلام درآوریم. بعد از این که آن دو اسیر مسلمان شهید شدند، پادشاه روم می‌گفت: آیا دین‌ات را رها می‌کنی؟ یا همین بلا را بر سر تو بیارم؟

گفت هرکاری می‌خواهی بکن، گفت او را بگیرد و در دیگ بیندازد، وقتی عبدالله بن حذافه در برابر دیگ ایستاد شد گریست، رومیان گفتند: مژده بده ای پادشاه او ترسید گفت او را بازگردانید. پادشاه گفت: آیا از دین ات دست برمیداری؟ و به دین من می‌آیی؟ او سرباز زد گفت پس چرا گریه کردی؟ گفت جلوی آتش و دیگ ایستادم و در حالی که فقط یک جان دارم، آرزو کردم که ای کاش به اندازه موی های بدنم جان می‌داشتم و یکی بعد دیگری در راه رضای مولا می‌دادم.

جنید بغدادی

او یکی از تابعین است از جمله انسان های است که قرآن را کتاب زنده گی و رسول خدا را که قرآن کریم می فرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه» سرمشق حسنه خویش قرار داده بود. در میان جمع تابعین نشسته است. آنان در باره این که چه کسی پروردگار عالمیان را بیشتر دوست دارد صحبت می کردند، یکی گفت: کسی که شب زنده داری می کند خدا را بیشتر دوست دارد، دیگری گفت: کسی که با انسان های نیکوکار همنشین است و دوستان ناباب را رها می کند، رو کردند به جنید و گفتند: ای جنید ای عراقی تو چه می خواهی بگویی؟ جنید گفت: بنده دوستدار خداوند، بنده ایست که خودش را فراموش کند. با یاد پروردگار، پیوند خورد حقوقش را ادا نماید و با قلبش به خداوند بنگرد. به خاطر خدا سخن گوید حرف زدن اش ذکر باشد، کارش انجام دستورات خدا باشد، سکونش با خدا باشد، پس او از خدا و برای خداست!

شیخ الاسلام ابن تیمیه

ابن تیمیه می گوید: در دینا بهستی وجود دارد، کسی که وارد این بهشت نشود به بهشت آخرت نمی رود. گفتند آن چیست؟ گفت: بهشت معرفت، محبت، اشتیاق، و انس به الله.

امام ابن تیمیه در جای دیگر می فرماید: قلب لحظاتی را پشت سر می گزاراند من می گویم اگر اهل بهشت شیرینی نزدیکی به خدا را که من چشیدم، بچشند برای شان کافی است.

رنج های که در این راه کشیده اند

آزارها و شکنجه های گوناگون که صحابه جلیل رسول خدا در راه پخش و نشر و استقامت و پایداری بر ایمان شان تحمل نمودند و به تجربه نشستند، غیرقابل بیان است، و از بس دردآور است حتی برقلم نیز ثقلت ایجاد می کند و رنگ اش را خونی می سازد. اما این امور به خودی خود، دارای پندهایست که بیان شان خالی از حکمت نیست.

ابوجهل، هرگاه می شنید که مردی شریف و عالی مقام اسلام آورده است او را مورد توبیخ و توهین قرار داده و هشدار می داد که در اموال و منزلش به خسارتی هنگفت دچار خواهد شد.

اما اگر وی از جمله ضعفاء می بود او را مورد آزار و شکنجه قرار می داد و دیگران را نیز به این امر تشویق می نمود.

حضرت عثمان عمویی داشت به نام حکم بن عاص، حضرت عثمان را در بوریایی از برگ خرما پیچید و زیرش را دود می انداخت تا تنفس بروی دشوار شود.

مادر مصعب بن عمیر چون از اسلام آوردن فرزند اش مطلع شد او را گرسنگی داد و از خانه بیرون کرد. و وی که فردی ناز پروده بود همچون مار پوست انداخت.

صهیب ابن سنان رومی، چنان شکنجه می شد که از هوش می رفت و هیچ نمی دانست که چه می گوید.

بلال برده امیه بن خلف بود، و امیه ریسمانی به گردنش انداخته و آن را به کودکان می‌سپرد تا او را در کوه های مکه بگردانند. آنقدر که اثر ریسمان بر گردنش باقی می‌ماند ولی در همین حال " احد احد " می‌گفت. امیه او را محکم می‌بست و با چوبدست می زد یا او را در گرمای آفتاب می‌نشاند و گرسنه نگاه می‌داشت و بدتر از همه این که چون تابش آفتاب شدت می‌یافت او را در ریگزار مکه به پشت انداخته و دستور می‌داد سنگ عظیمی بر سینه اش بگذارند، سپس می‌گفت: نه بخدا سوگند باید در همین حال بمانی تا بمیری یا به محمد کافر شوی. ولات وعزی را ستایش کنی، ولی بلال در همان حال " احد احد " بر زبان آورد و گفت: اگر کلامی می‌دانستم که بیش از این شما را به خشم آورد می‌گفتم.

روزی که ابوبکر صدیق از آن جا می‌گذشت، این اعمال را مشاهده کرده از این رو او را با غلامی سیاه مبادله کرد و نیز گفته اند او را به هفت یا پنج اوقیه نقره خریده و آزاد کرد.

عمار بن یاسر

وی غلام بنی مخزوم بود. او و پدر و مادرش، اسلام آوردند و مشرکین به سرکرده‌گی ابوجهل آنان را در شدت گرما بیرون آورده و در ریگزار مکه در گرمای آفتاب نگاه داشته و شکنجه می‌کردند. روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم در زمانی که آنان شکنجه میشدند، از کنارشان گذشتند و فرمودند «ای خاندان یاسر، پایداری کنید که میعادگاه تان بهشت است» یاسر در زیر شکنجه ها به شهادت رسید و ابوجهل با ضربه نیزه از روبرو سمیه را به شهادت رساند و او نخستین زنی است که در راه اسلام به شهادت رسید. ابو فکیه که نامش افلح

است، غلام بنی عبدالدار و از قبیله ازد بود. او را در گرمای شدید نیمه روز عریان ساخته و دو پایش را به زنجیری آهنین بسته و او را بر زمین افکنده و سنگ بزرگ بر پشتش می‌نهادند تا از جا نجنبند و آن قدر بدین حال می‌ماند که مدهوش می‌شد. وی هم چنان شکنجه می‌شد تا این که جزء دومین گروه مسلمانان به حبشه هجرت کرد. یک بار پایش را به ریسمانی بسته و او را به زمین کشیده و بر زمین انداخته و گردنش را چنان فشردند که پنداشتند مرده است، ابوبکر صدیق بر او برخورد و او را خرید و برای رضای خدا آزاد کرد.

خباب بن ارت، غلام اثمربنت سباع خزاعی؛ مردی آهنگر بود و چون به اسلام گروید، اربابش او را با آتش شکنجه می‌کرد.

وی آهن گداخته را برگردیده یا صورتش می‌نهاد تا به محمد کافر شود. اما این شکنجه طاقت فرسا جز به ایمانش چیزی نیفزود.

مشرکین دیگر نیز او را شکنجه کرده و گردنش را پیچانده و موهایش را می‌کشیدند و او را بر آتش افکنده و بروی آتش می‌کشیدند.

زئیره، کنیز رومی بود که اسلام پذیرفت و شکنجه شد چنانکه بر اثر شکنجه نابینا شد، گفتند لات و عزی تو را بدین مصیبت دچار ساختند، پاسخ داد: سوگند به خدا که آنان چنین نکرده اند، بلکه خداوند چنین کرده و اگر بخواهد شفا نیز می‌بخشد.

فردای آن روز، خداوند بینایی اش را بدو بازگرداند. قریش گفتند: این هم یکی از جادوگری‌های محمد است.

ام عبیس، کنیز بنی زهره بود که مشرکین خصوصاً صاحبش {اسود بن یغوث} که از سرسخت ترین دشمنان پیامبر بود او را به بدترین وجه شکنجه می‌کرد.

کنیز عمر بن موقل، که مردی از بنی عدی بود، اسلام آورد. وعمر بن خطاب که در آن زمان کافر بود، وی را شکنجه کرده و او را آنقدر می زد که خسته میشد. و می گفت: بخدا سوگند رهایت نمی کنم مگر این که خسته شوم. او نیز می گفت: خدایت با تو چنین کند.

ابوبکر صدیق، کنیزان و غلامان مذکور را خرید و همگی را آزاد ساخت، پدرش ابی قحافه، او را عتاب کرد، که میبینمت که بردگان ضعیف را آزاد می سازی، حال آن که باید مردانی نیرومند را آزاد می ساختی از تو دفاع می کردند. وی پاسخ داد: من خشنودی خدا را می جویم.

این سبب صدیق را صدیق کرد
سرخوش از پیمانۀ تحقیق کرد

روزی ابوبکر صدیق با اندک فاصله ای از رسول الله سرگرم بحث و گفتگو با یکی از آشنایان بود، ناگهان متوجه شد که بت پرستان مانند سیل خروشان بسوی رسول الله حمله ور می شوند و شتابان خود را به او می رسانند. ابوبکر صدیق به محض دیدن این حرکت فوراً خود را به رسول الله رساند و جلو این سیل خروشان ایستاد، و درحالی که سر و صورت خود را سپر همه ضربات وارده ساخته بود با گریه و بغض که گلویش را می فشرد فریاد کشید. و یلکم اتقتلون رجلا ان يقول ربی الله؟

وای بر شما آیا مردی را می کشید که می گوید رب من خداست؟
بت پرستان با شنیدن این فریاد عموماً از پیامبر فاصله گرفته یک مرتبه به ابوبکر حمله می کنند و با وارد کردن ضربت های سختی بر اندام او به حدی او

را شکنجه می‌دهند که در بین آنها بر زمین می‌افتد و بت پرستان با غرور
و خوشحالی از دور او پراکنده می‌شوند.



جایگاه زن در اسلام

ای ردایت پرده‌ی ناموس ما
 تاب تو سرمایه فاموس ما
 طینت پاک تو ما را رحمت است
 قوت دین و اساس ملت است

درخصوص مبحث مهمی چون زنان، که نیم پیکره گیتی و اجتماع را تشکیل می‌دهند. لازم است قلم‌ها بدست گرفت و آن چه تا کنون در این خصوص پنهان و پوشیده مانده است را آشکار ساخت. هرچند این بحث در تمام ادوار تاریخ، بحثی مغلق و چالش برانگیز بوده است ولیکن؛ اسلام هم چنان که در تمامی ابعاد کمال بودنش را نشان داده است در این زمینه نیز موقف و جایگاه مختص خودش را دارد که بطور واضح در متون مقدس این آیین الهی به چشم می‌خورد اعم از آیات قرآن، و احادیث نبوی، و دیگر منابع تشریح اسلامی.

شناخت خویش

اینک بحث مختصری در مورد زن، و جایگاه خاصه اش در اسلام، چند سطری به نگارش می‌گیریم.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ قَالُوْا لَنْكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَا لَا يُظْلَمُوْنَ
 نَقِيْرًا (نساء/۱۲۴)

یکی از موضوعاتی که امروز برای نسل جوان وخصوصا جامعه زنان، لازم است شناختن آن ایست که جایگاه خود را در دنیای امروز بشناسند و همینطور در آن مکتبی که نامش اسلام است وما تابع آن هستیم.

زیرا تا زمانی که انسان حقیقت شی را نفهمد، به ارزش آن پی نمی‌برد. بطورمثال: شما اگر دانه مروارید را در یک دست قراردهید و یک دانه چاکلت را در دست دیگر، طبیعی ایست که کودک چون ارزش مروارید را نمی‌داند، چاکلت را برمی‌دارد. برای او چاکلت ارزشش بیش از مروارید است.

چون حقیقت اشیاء را نمی‌داند. روی این اصل؛ دزد جاهل وقتی که به دیواری بالا شود، ابریق و کالای آن چنانی می‌برد، اما دزد عارف دفتر تحقیق می‌دزدد. این است که هرکس به تناسب شناخت خود، درطلب چیزی برمی‌آید. می‌خواهم بگویم که ما امروز که در بین جامعه قرار داریم، آیا خویشتن را شناخته ایم؟

آیا اسلام برای زنان در تاریخ نقشی قائل بوده است؟ و آیا در طول تاریخ اسلام خدماتی به جامعه زنان نموده است؟

که امروز زنان خویش را مدیون آن بدانند؟

درتاریخ قبل از آمدن اسلام، انواع مختلفی از مظلوم و بی عدالتی بر زنان حاکم بود، که زنان را به اشکال متفاوت زیر فشار قرار می‌داد.

انواع ازدواج قبل از اسلام

بطور مثال: چند نوع ازدواج رواج داشت که درهمه آنها ظلم وستم علیه زن صورت می‌گرفت.

۱- ازدواج فرد با مادرش، یعنی وقتی که پدر فوت می‌کند پسرکلان

صاحب اختیار خانه و بامادرش ازدواج می‌کرد.

اگر می‌خواست با او ادامه زنده‌گی می‌داد وگرنه او را به عنوان ارث پدر در خانه زندانی نگه می‌داشت.

قرآن حکیم در مبارزه با این مفسده بزرگ که جامعه زن را به عنوان یک کالا غیرقابل ارزش، مطرح می کند اینگونه برخورد می کند.

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا (نساء/۲۲)

یعنی ای مردم! شما هرگز نکاح نکنید آنهای را که پدران شما به عقد خود درآورده بودند که این بسیار گناه بزرگ است و مقت است یعنی چیزی منفور. روی همین اصل دختران و یا فرزندان که از نتیجه چنین ازدواجی بدنی می آمد، برای شان اولاد مقت می گفتند.

۲- این بود که کنیزانی را خریداری می کردند و بعد آنها را به عنوان کالای تجارتي برای بدست آوردن مادیات تحت فشار قرار می دادند تا در بازارها مرتکب فحشاء و فساد شوند. قرآن کریم این نوع ظلم را هم ممنوع می کند و می فرماید:

وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (نور/۳۲)

شما هرگز کنیزان تان را وادار به فساد نکنید بخاطر بدست آوردن مادیات دنیا.

۳- نکاح البدل، یعنی شخص وقتی از همسرش خوشش نمی آید، یا از همسر دیگری خوشش می آید، با بیان کردن این کلمات «انزل مرکبک» زنان شان را معاوضه می کردند.

قرآن حکیم می فرماید: «وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ» هرگز زن های تان را معاوضه نکنید که این یکی از روش های جاهلیت است.

۴- نکاح شغار: که بجای دادن مهرزن، زنی را به عوض مهر میدادند، چون مهر یکی از حقوقی است که اسلام برای زنان در نظر گرفته. اما در جاهلیت این طور ازدواج صورت می دادند وقتی که زنی را به عقد در می آوردند بجای مهر او با زنی به صاحب آن زن، یا به برادر او و یا پدرش، می دادند. قرآن کریم این نوع نکاح را هم ممنوع می کند.

۵- نکاح جبر، یکی از انواع نکاح های جاهلیت است که بدون رضایت طرفین علی الخصوص دختر این ازدواج صورت گیرد که قرآن مقدس این نوع نکاح را نیز از جمله نکاح های جاهلی نامیده است. حتی حضرت فاطمه که دختر رسول خدا بودند زمانی که موضوع ازدواج آن گوهر گرانبهای خاندان نبوت مطرح می شود، شخص رسول خدا صلی الله علیه وسلم حضرت علی را صدا می زنند و نیز حضرت فاطمه را. پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم از او سوال می کنند که ای فاطمه! تو را می خواهم به عقد علی در بیاورم، راضی هستی؟

رسم بر این بود که دختران با حیا برای ابلاغ رضایت خود به یک وسیله ای به در می زدند معنایش این بود که راضی هستیم. حضرت فاطمه در پاسخ رسول خدا صلی الله علیه وسلم با دست به در می کوبد. یعنی بدون رضایت حتی رسول خدا دختر خود را به عقد کسی در نمی آورد.

سرپرستی بود که اغنیاء به بهانه سرپرستی از یتیمان می آمدند خانواده های یتیم را سرپرستی می کردند اگر می خواستند با آن دختر یتیم که بی سرپرست بود ازدواج می کردند و یا او را می فروختند و اموال آنها را تحت تکفل در می آوردند. قرآن شریف این موضوع را نیز به شدت تقبیح نموده و منع می کند. اما در جامعه ای که زن تا این حد سیرنزولی دارد و ارزش های معنوی او رو به از بین رفتن است و به عنوان یک کالا قابل خرید و فروش و انتقال است. قرآن کریم وقتی که می خواهد ارزش مقام و منزلت، زنان را مطرح کند، یک مرتبه گی مسائل را تغییر نمی دهد. بلکه قدم به قدم پیش می رود.

اقدامات اسلام برای سهم زدایی سموم موجوده علیه زنان

قرآن کریم مراحل مختلفی را در راه اصلاح این مفسده اجتماعی طی می‌کند بطور مثال: موضوع خلقت را مطرح می‌کند، تا بوسیله مطرح کردن موضوع خلقت انسان، جایگاه واقعی زن را که تا آن روز به عنوان کالایی منفور در جامعه بود، در ذهن مردها جای دهد.

در این خصوص می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا** (نساء/۱)

ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد. این کلمه چه چیزی را می‌خواهد بفهماند.

۱- می‌خواهد بگوید که زن عضوی از وجود خودشماست، یعنی اگر زن موجودی بی‌ارزش است عضوی از بدن خودشماست، پس این منفوریت در وجود خودتان بوده است.

۲- می‌خواهد در ذهن آن مردمی که هرگز چنین تصویری از زن نداشتند، این مطلب را ایجاد کند که شما فکر نکنید زن موجودیست از دنیای دیگر، بلکه مثل شما انسان است و همه شما از یک گوهر و یک جوهر آفریده شده‌اید.

این اولین گام اسلام در شخصیت دادن به زنان است. دوم با مطرح کردن موضوع ایتم هدف قرآن این است که آن کسانی که در جامعه توجه خود را به یتیمان معطوف می‌کنند، طبیعتیست که آنان به دیگران توجه بیشتری خواهند کرد. چرا؟ چون یتیم در جامعه بی‌کس است، قرآن کریم می‌فرماید: آنها را که سرپرستی یتیمان را بدست دارند اگر در رسیده گی به حقوق آنها کوتاهی کنند، یا چیزی از مال آنها را تصاحب کنند مثل این است که آتش دوزخ را می‌خورند.

در این جا قرآن می‌خواهد بگوید: شما توجه کنید به جامعه بی سرپرستان و یتیمان دختر، پس طبیعی است کسی که به یتیم توجه می‌کند به دیگران نیز لطف بیشتر خواهد داشت.

خطاب های قرآن

قرآن کریم خطاب های عمومی دارد. بطور مثال وقتی می‌خواهد موضوع مومنین را مطرح کند هرگز جنسیت را مطرح نمی‌کند. یا ایهاالناس، یا ایهاالذین امنوا... ای مردم! ای کسانی که ایمان آورده اید! نمی‌گوید ای مردهای که ایمان آورده اید.

زیرا قرآن آنها را به اهل ایمان خطاب می‌کند و هرگز آنها را از هم دیگر تفکیک و جدا نمی‌داند. همینطور وقتی که می‌خواهد برای اهل ایمان مثال بیاورد، از انسان های به خدا رسیده، چه کسی را مثال می‌آورد؟ داستان زن فرعون را،

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ
وَكَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (تحریم/ ۱۱)

و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت: «پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!»
داستان زن فرعون، داستان عجیبی است. زن فرعون وقتی که مؤمن می‌شود به خدای موسی، پیشنهادات زیادی برایش فرعون می‌کند تا وی را از ایمان برگرداند، حتی می‌گوید برایت بهترین قصرها در بهترین مکان‌ها می‌سازم، او در عوض آن قصرها، از خدا کلبه فقیرانه‌ای در جوار رحمت خودش طلب می‌کند. خدا برای اهل ایمان زن فرعون را مثال می‌زند، یک زن را.

باز هم می‌خواهد به مردانی که در آن جامعه بودند بفهماند آنها‌ی که بسوی خدا می‌روند چه زن فرعون باشد، چه مرد مسلمان دیگری، خدا او را سرمشق مومنین قرار می‌دهد.

نمی‌گوید چون زن است قابل مثال نیست، حتی مریم، چنانچه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد اش می‌فرمایند: چهار زن سردار زنان اهل بهشت اند، آسیه همسرفرعون، مریم بنت عمران، خدیجه بنت خویلد، فاطمه بنت محمد. مریم را خداوند به چه مقام بزرگی نائل می‌کند.

برای هشدار نیز خداوند بدون در نظر گرفتن جنسیت انسانها را خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ (احزاب/۷۳)

خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را (از مؤمنان جدا سازد و آنان را) عذاب کند.

یعنی مردان منافق و زنان منافق، مردان مشرک و زنان مشرک، به همین منوال صفات بد را بیان می‌دارد چه مرد باشد یا که زن و در نهایت می‌فرماید: خداوند به آنها جهنم را وعده داده است. در موضوع مؤمنین

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (احزاب/۳۵)

به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که

بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

همینطور صفات اهل ایمان را برمی‌شمارد، هرگز بین این دو، تعصب بوجود نمی‌آورد و در نهایت می‌فرماید: اینها جایگاه شان جنت الفردوس خداست که این مزد نیکوکاران است. چه زن باشند چه مرد، پس وقتی که جایگاه زن را قرآنکریم در جامعه آن روز که دختران خود را زنده به گور می‌کردند، با دختران خود ازدواج می‌کردند، وبه عنوان ورثه میت به ارث می‌بردند، بعد از این که جایگاه زن را در ذهن آن جامعه جای می‌دهد، می‌فرماید: از جنس شماست، مثل شماست، مؤمن باشید یا مومن، زنهای مومن و مردهای مومن، ومثال میزند داستان زنهای مختلف در تاریخ را در قرآن شریف، در دوران انبیا، آن وقت موضوع را عمیق تر و جالب تر بحث می‌کند.

قرآن زن را به عنوان لباس مطرح می‌کند، «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» (بقره/۱۸۷)، یعنی زن‌ها لباس مردها هستند و مردها لباس زن‌ها، لباس آن چیز است که عیوب ظاهری انسان را می‌پوشاند، انسان را زیبا جلوه می‌دهد، انسان را در برابر سردی‌ها و گرمی‌ها حفظ می‌کند. آن جامعه‌ای که زن را هیچ نمی‌دانست قرآن زن را لباس تن آن جامعه معرفی می‌کند. در این جا نقشی که لباس در وجود یک انسان دارد زن در جامعه نسبت به مرد دارد. هیچ انسانی بدون لباس نمی‌تواند زنده‌گی کند بدون وجود زن هم امکان حیات برای مرد هم نیست.

در جایی دیگر، قرآن می‌فرماید: زنان شما کشتزارهای شما هستند. خواجه انصار مثال جالبی دارد. تمام این گیاه‌های که در دنیا می‌روید از زمین می‌روید اگر زمین نباشد هیچ موجودی حیاتی در دنیا ندارد، نه این که ما انسانها: زیرا که تمام مواد غذایی ما از این زمین تولید می‌شود "فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ" (عبس/۲۳) قرآن کریم با بیان این که زن‌ها کشت زار هستند می‌خواهد بگوید:

همینطوری که هر موجودی ذی حیاتی مدیون زمین هست، جامعه بشریت مدیون زنانند. اگر زن نبود نسل بشر در روی زمین قابل دوام نبود. که علامه اقبال در این خصوص می‌فرماید:

در دو عالم هر کجا آثار عشق
حرف انی جاعل تقدیر او
زنده‌گی‌ای زنده دل دانی که چیست
مرد و زن وابسته یگدیگر اند
زن نگهدارنده نار حیات
آتش ما را بجان خود زند
ارج ما از ارجمندی های او
حق اگر داده تو را تاب نظر
ابن آدم سری از اسرار عشق
از زمین تان آسمان تفسیر او
عشق یک بین در تماشای دوپست
کائنات شوق را صورت گراند
فطرت او لوح اسرار حیات
جوهر او خاک را آدم کند
ما همه از نقش بندی های او
پاک شو قدسیت زن را نگر

ارزش های منحصر به فرد زنان

قرآن کریم در موضوع خلقت انسان می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر/۲۹)، زمانی که انسان را آفریدم و صورتش را تساوای کردم، از روح خود در او دمیدم. جنین در رحم بعد از مدتی زنده می‌شود. چند مرحله دارد هرانسانی از لحظه موجود شدن تا لحظه به دنیا آمدن از دیدگاه قرآن، یکی از این مراحل تشکیل سیمای ظاهری انسان و دمیده شدن روح خداوند در آن و زنده شدن جنین است. اما از این بحث نکته ای که مرتبط به زن است چیست؟

درمیان این دنیا، سرزمین‌های زیادی وجود دارد مساجد زیادی وجود دارد، خانه‌های زیادی وجود دارد، اما از تمام این سرزمین‌ها، مسجدالحرام در مکه جایگاه خاص خودش را دارد، در تمام دنیا غارهای زیادی هست اما غار حرا جایگاه خودش را دارد.

در شبستان حرا خلوت گزید مدتی جز خویشتن کس را ندید
نقش ما را در دل او ریختند ملتی از خلوتش انگیختند

در دنیا کوه های زیادی وجود دارد اما کوه عرفه ارزش خاصی دارد. میدان احد همسان دیگر میدانها در دنیا نیست، کوه سینه و طور همسان دیگر کوهها نیست، پس چرا این ها خاص اند؟ چرا غار حرا خاص است؟

چون جایگاه نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم است. در سرزمین مکه ابراهیم خانه ای می سازد که معبد معبدین می شود. اما تا به حال به این نکته فکر کرده اید که خداوند لحظه ای که از روح خود برای حیات دادن و زنده کردن ما انسانها اعم از زن و مرد می دمد، جایگاه دمیدن روح کجاست؟ آن جایگاه را خداوند در وجود زن آفرید، اگر غار حرا دارای ارزش است که وحی در آن آمده، یا جبل النور دارای ارزش است که جبریل در آن فرود می آید؛ پس وجود زن مقدس است زیرا که خداوند روح خود را برای حیات دادن به زنده گی بشر، در وجود زن می دمد، پس ارزش زن بالاتر از آن چیزهاست که تصور می کنیم.

خداوند می فرماید: **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** (تین/۵)

همانا ما انسان را به بهترین سیما و صورت آفریده ایم. هم از نظر قیافه هم از نظر صورت، از هر نظر انسان را بهترین آفریدیم.

در این جا مشخص می شود که قالب شکل گیری انسان، به بهترین صورت در وجود زن نهفته است نه در وجود مرد: زیرا که دستگاه آفرینش خداوند در رحم زن است. جنین در آن جا شکل می گیرد، بطور مثال انسان عاقل در جای سرمایه گذاری می کند که سود ببرد، دهقان عاقل در زمینی کشت می کند که قابل زرع باشد. بناء خداوند از میان میلیاردها انسان در دنیا، قلب یک انسان را بعنوان جایگاه فرود وحی الهی انتخاب می کند، و در میان تمام این موجودات جای شکل گیری انسان را وجود زن قرار می دهد، این موضوع اتفاقی نیست

خداوند انتخاب می‌کند هر جا و هر کسی را که شایسته باشد، پس دست بلاکیف خدا در آفرینش انسان به احسن تقویم در وجود زن کار می‌کند.

همه امور مهم را مادر می‌گویند، وقتی می‌خواهند مکه را توصیف کنند می‌گویند ام البلاد، چرا پدر شهرها نمی‌گویند؟

مادر هسته مرکزی هر چیز است. بدین ترتیب مقام مادر از مقام پدر بالاتر است. قرآن این مساله را این گونه بیان می‌کند **وَوَضَّيْنَا لِلنَّسَانِ يُولَدِيهِمْ اِحْسَانًا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا (احقاف/۱۴)** ما وصیت کردیم انسان را که قدر والدین خودش را بداند مادرش او را حمل کرد.... والدین را بطور عموم ذکر می‌کند اما مادر را خاص می‌کند.

امت برگرفته از چیست؟!

ما چرا می‌گوییم امت؟ چرا پیروان پیامبر خدا را امت اسلامی می‌نامند؟ کلمه امت از ام گرفته شده بفرموده اقبال:

نیک اگر بینی عمومیت رحمت است زانکه او را بانبوت نسبت است
هست اگر فرهنگ تو معنی رسی حرف امت نکته ها دارد بسی

کلمه امت برگرفته از ام است یعنی مادر، اما این به چه معنا؟
یعنی مادرها تشکیل دهنده امت هستند. و این حرف کوچکی نیست.

شمس وجودی مان

در داستان حضرت یوسف اگر دقت کنید، حضرت یوسف می‌گویند
اِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ اِئِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (یوسف/۴)

(به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند!»

بعضی مفسران را عقیده بر آن است که خورشید منظور مادر یوسف بوده است. یعنی چی؟

منبع انرژی خورشید است. نوری که ماه و ستاره گان می‌گیرند از خورشید است. اگر خورشید نباشد در جهان ما امکان ادامه حیات نیست. به خاطر این همه فوایدی که خورشید دارد زمانی بشر خورشید پرست شده بودند، قرآن کریم در این جریان می‌فرماید: زن خورشید است، مادر یوسف خورشید است، و پدر یوسف ماه، مادر است که نقش خورشید بودن را دارد.

نتیجه گیری

دنیا از هزاران سال پیش تاکنون بخاطر تعیین مقام زن که نیمی از اجتماع بشری را تشکیل می‌دهند، سرگردان و بدون دستیابی به هدف سپری می‌کند و گاهی راه افراط پیموده و زمانی راه تفریط رفته و از جاده‌ی مستقیم منحرف می‌شود و از هر دو طرف، بطوریکه تجارب و شواهد نشان می‌دهد، ضررهای بزرگ و عظیمی متحمل شده است، ولی درمیان این دو طرف مخالف یک نقطه‌ی متوسط و معتدلی هم وجود دارد که موافق عقل و فطرت بوده و بامصالح انسانی سازگاری کامل دارد و آن جهت گیری اسلام است.

اما آن چه تحت عنوان حجاب در متون اسلامی مطرح است به هیچ عنوان مانعی فراروی ارزش های زن در جهان و اجتماع نیست.

ارزش زن در اسلام به گونه‌ای بود که بیانش گذشت. اما هدف از حجاب چیست؟

برای نگهداشتن دانه ذری که درخانه دارید، سعی می‌کنید گاو صندوقی بگیرید تا محفوظ باشد، وقتی خداوند بحث حجاب را مطرح می‌کند با کمال ارج گذاشتن به مقام شان همانند همان ذر با ایشان رفتار می‌کند .

اسلام برای حفاظت زنان از انسان های شرور، و در امان بودن شان حجاب را وضع می‌کند.

از دیدگاه اسلام زن مسلمان همچون ذری در صدف است که صاحب آن همواره سعی دارد آن را از انظار همگان دور نگهدارد. یکی از خاورشناسان بنام خانم فرانسوا زاگاجان، می‌گوید: ای زن شرقی! هوشیار باش! کسانی که تو را صدا می‌زنند و از تو می‌خواهند که پوشش و حجابت را بیرون بیاوری، می‌خواهند تو را مسخره کنند همچنان که قبل از تو ما را مسخره کردند. فون هومر می‌گوید: حجاب وسیله‌ای است که کرامت و شرافت زن را حفظ، احترام و جایگاه بزرگی برایش می‌دهد که مورد رشک دیگران قرار می‌گیرد. نظریه گورباچف، ریس

جمهور جماهیراتحاد شورى میخایل گورباچف، کتابی به نام پروستراییکا نوشت، این کتاب شهرت جهانی پیدا کرده بارها به چاپ رسیده است، گورباچف در این کتاب یک فصل را به نام اوضاع زنان، اختصاص داده است او در کلماتی شفاف و روشن این مطلب را می نویسد در جامعه غرب زن را از خانه بیرون آوردند، در نتیجه ی بیرون آوردن زن از منزل پیشرفت های در زمینه اقتصاد بدست آمد، و محصول ماهم مقداری بیشتر شد، زیرا هم مرد کار می کند و هم زن در تلاش است. لیکن گرچه محصول ما رو به فزونی گذاشت، اما کانون خانواده از بین رفت، با از بین رفتن خانواده ما ضررهای کردیم لیکن این ضررها نسبت به آن عوایدی که در نتیجه افزایش تولیدات بدست آوردیم خیلی بیشتر هستند. از این رو من در کشور خود نهضتی بنام پروستراییکا را تاسیس می کنم مهمترین هدف این نهضت این است که چگونه می توانیم زنانی را که از خانه بیرون رفته اند دوباره به خانه بازگردانیم؟ باید راههایی بیندیشیم وگرنه همانگونه که سیستم خانواده ما از بین رفته است ، تمام ملت ما هم از بین می رود.

ومن الله التوفیق

منابع و ماخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- صحیح مسلم.
- ۳- سباعی، دکترمصطفی، مترجم، مسعوده جامی الاحمدی، زنده گانی پیامبر اسلام ۱۳۹۳ .
- ۴- مبارکپوری، صفی الرحمن، الرحیق المختوم، انتشارات مستقبل، مترجم، عبدالله خاموش هروی، ۱۳۸۷.
- ۵- ندوی، ابوالحسن، مترجم، محمد بهاء الدین حسینی، زنده گانی پیامبر اسلام، نشر احسان، سال ۱۳۸۱، چاپ مهارت.
- ۶- علامه محقق مولانا محمد منظور نعمانی، معارف الحدیث، جلد اول و دوم، ناشر انتشارات فاروق اعظم، سال ۱۳۸۵.
- ۷- عبدالله ناصح علوان، دستاوردهای تمدن اسلامی و نقش آن در رنسانس، مترجم، مولود مصطفی، ناشر احسان، تهران، سال ۱۳۸۳.
- ۸- گل سخن شهری؛ مفهوم جاهلیت و اصول گرایي مذهبی سیاسی در اندیشه سید قطب، ناشر، نشر احسان، سال ۱۳۹۱.
- ۹- شیخ الاسلام مفتی محمد تقی عثمانی، اهمیت حجاب در جوامع بشری، مترجم مولوی عبدالصمد حسن زهی، ناشر، پویان فرنگار، سال ۱۳۸۷.
- ۱۰- عمرو خالد، اصلاح قلب ها، مترجم، سمیه اسکندری فر، ناشر، انتشارات خیبر، پاکستان،

- ۱۱- وزارت اوقاف و شوون اسلامی کویت، بهترین انسان های روی زمین چه کسانی بودند، چاپ دوم، مترجم اسحاق دبیری، سال ۱۳۹۴.
- ۱۲- خلیل الله خلیلی، دیوان اشعار، ناشر، محمد ابراهیم شریعتی، سال ۱۳۹۰
- ۱۳- اقبال لاهوری، دیوان اشعار
- ۱۴- ندوی، ابوالحسن، ماذا خسرالعالم بانحطاط المسلمین
- ۱۵- ندوی، ابوالحسن، اسلام و غرب
- ۱۶- متن فقه اکبر از امام اعظم ابوحنیفه نعمان ابن ثابت کوفی، مترجم، عبدالله حیدری
- ۱۷- هروی، سید جمال الدین، سیره ی حدیثی
- ۱۸- زینو، محمد جمیل، اسلام و بزرگداشت زن، مترجم، محمد گل گمشاد زهی
- ۱۹- محمد قطب، جاهلیت قرن بیستم، مترجم، محمد علی عابدی
- ۲۰- مودودی، سید ابوالاعلی، حجاب، مترجم، نعمت الله شهرانی